

گفتگو با پروانه اسالو: اگر کسی گفت "سندیکا می خواهیم"

مهسا امرآبادی

سه شنبه نهم مهر ۱۳۸۷

شاید این روزها رنجنامه همسران و نزدیکان افرادی که به خاطر ابراز عقیده و یا فعالیت‌های اجتماعی و مدنی در زندان به سر می‌برند از ماجرای زندانیان سیاسی و وضعیت آنها در دوران حبس دردناک تر و یا حتی شنیدنی تر است. در حالی که این افراد در زندان حضور دارند اعضای خانواده آنان فارغ از هرگونه گرایش سیاسی و اجتماعی و یا بدون هیچ گناه و یا اقدامی باید برای آزادی و یا رسیدگی به پرونده عزیزانشان تلاش کنند. اعضای خانواده تنها به خاطر ارتباط عاطفی با بستگان نزدیک در کنار وکلای آن فرد، در جریان پرونده قرار می‌گیرند و گام به گام شاهد روند محکمه و یا مجازات آنان هستند و در این مسیر با ناملایمات و حتی مشکلات و سختی‌هایی مواجه می‌شوند که شرحی مفصل دارد و خود دفتری دیگر است.

پروانه اسالو همسر منصور اسالو یکی از همسرانی است که در طول مدت فعالیت شوهرش در سندیکای کارگران اتوبوسرانی شرکت واحد تهران، همواره در نقش بانویی صبور و بردبار مشکلات و سختی‌های راه را بردوش کشیده است.

او می‌گوید که در حال حاضر همسرش مدت ۲۵ ماه متوالی در حبس به سر می‌برد و این بار به رغم وضعیت جسمی خطرناک و نامساعد اسالو تاکنون به وی مرخصی درمانی داده نشده است. پروانه از مشکلات زندگی شخصی می‌گوید ولی تاکید می‌کند که از شوهرش گلایه‌ای ندارد، زیرا او تنها برای احقاق حقوق خود و سایر کارگران و در چارچوب قانون فعالیت کرده است. چشمان پروانه سرشار از اضطراب است و اگرچه سعی می‌کند تا نگرانی را در صورت خسته‌اش پنهان کند، اما وقتی درباره ناراحتی قلبی و یا بخیه چشم‌های اسالو سخن می‌گوید صدایش می‌لرزد.

او از رفتار مقام‌های مسئول گلایه‌مند است زیرا در تلویزیون دیده است که رئیس جمهوری ایران در پاسخ به خبرنگاران حاضر در نیویورک تاکید کرد که در ایران زندانیان با حضور وکیل مدافع و به صورت علنی محاکمه می‌شوند ولی در طی این مدت شاهد چنین رفتاری در رابطه با همسرش منصور نبوده است.

پروانه می‌داند مرخصی حق زندانیان است اما معلوم نیست چرا در طول این ۲۵ ماه و حتی علی‌رغم بیماری و نیاز مبرم به معالجات پزشکی، حتی یک روز هم به همسرش مرخصی درمانی تعلق نگرفته است؟

پروانه با بغض از انتقال همسرش به بیمارستان سخن می‌گوید و صراحتاً اظهار می‌کند که نباید در هنگام درمان و یا معاینه پزشکی به او دست بند بزنند و این رفتاری است که اشک را در چشمان او و مادر منصور اسالو ماندگار کرد.

خانم اسالو بر اساس اطلاعات در هفته گذشته همسر شما را با دست بند و پا بند به بیمارستان آوردند و پس از معاینه پزشکان بلافاصله به زندان باز گردانده شد. لطفاً کمی در رابطه با این اتفاقات توضیح دهید؟

- بلی! بالاخره بعد از یک تاخیر چند ماهه، همسر را در تاریخ ۳۱ شهریور به بیمارستان لبافی نژاد آوردند. وضعیت انتقال او این بار بی سابقه بود و در ابتدا من و مادرش مشاهده کردیم که اسالو را با دست بند و پابند به اینجا آورده‌اند.

این شرایط برای ما خیلی ناراحت کننده بود. البته در ابتدای ورودش به بیمارستان پابند او را باز کردند تا بتواند راه برود. در طول این مدت یکی از بخیه‌های چشمش چسبندگی پیدا کرده بود و فشار خونش به شکل بی سابقه‌ای تا مرز ۱۴ رسیده بود که بخیه کنترل شد و پزشکان داروهای جدید قلب را تجویز کردند. او حدود ۲ ساعت تحت معالجه قرار گرفت و بلافاصله به زندان رجایی شهر بازگردانده شد.

نظر پزشکان معالج چه بود؟

- آنها تاکید داشتند که منصور باید به صورت مستمر چکاب شود و بنابر این باید او را در نزدیکی بیمارستان نگهداری کرد. زیرا دو تا از رگ‌های قلبش مسدود شده است و برای کنترل این عارضه باید در مکانی به دور از آلودگی و استرس نگهداری شود. حتی یکی از پزشکان پس از مشاهده دست بند طی نامه‌ای از ریاست زندان خواست تا برای جلوگیری از عارضه قلبی از چنین ابزاری که باعث استرس به بیمار می شود استفاده نکنند.

پرسش من این است که چرا چندی پیش آقای اسانلو به صورت ناگهانی به زندان رجایی شهر منتقل شدند؟ به نظر من این انتقالی درست زمانی رخ داد که قرار بود وی به بیمارستان منتقل شود. علت چه بود؟

- به خاطر دارم روز سوم شهریور دقیقاً زمانی که قرار بود او برای معاینه قلبی و چشم به بیمارستان منتقل شود، بدون اطلاع قبلی به زندان رجایی شهر منتقل شد. ما بر اساس قرار منتظر ایشان بودیم و بعد متوجه شدیم که تاخیر کردند. بلافاصله با زندان اوین تماس گرفتم و آنها گفتند که اعزام شده‌است. بعد از این جریان ما از وضعیت منصور بی اطلاع بودیم تا اینکه خودش در ساعت ۸ همان شب با منزل تماس گرفت و گفت که صبح امروز ماموران بدون اینکه خودش را هم در جریان بگذارند، او را به زندان رجایی-شهر منتقل کردند و وقتی هم که خودش اعتراض کرده‌بود و علت را پرسیده بود تنها جواب داده بودند که ماموریم و مطابق دستور عمل می کنیم. پس از این جریان ما تا سه یا چهار روز نتوانستیم به وی سری بزنیم و همسر هم نتوانسته بود که لوازم شخصی، لباس زیر و حتی داروهایش را با خود بیاورد. در طی این مدت هم من و خانواده‌اش تنها چند بار به ملاقات منصور رفتیم و هر بار هم از طریق کابین ملاقات کردیم و از پشت شیشه او را دیدیم.

خانم اسانلو! مسئولان پرونده و مقام‌های قضایی علت این انتقال و جابجایی را چه طور عنوان کردند؟

- روز چهارم شهریور یعنی یک روز پس از انتقال منصور به زندان رجایی شهر من به همراه مادر و خواهر همسر به قاضی پرونده‌اش مراجعه کردیم. ایشان اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت که در جریان نیست ولی قضیه را پیگیری خواهد کرد. فردای آن روز ما دوباره به دادسرا رفتیم و این بار پس از ساعت‌ها انتظار آقای قاضی را ملاقات کردیم. ایشان گفت که طبق دستور شورای امنیت استان تهران و سازمان زندان‌ها این تصمیم گرفته شده‌است و تنها دلیل هم این بود که آقای اسانلو حرف می‌زند. من هم گفتم خوب آدم زنده حرف می‌زند. وقتی شما یک فرد را در زندان نگه می‌دارید؛ طبیعی است که او برای اینکه تخلیه شود حرف بزند یا حتی اعتراض کند. ما اعتراض کردیم و یادآوری کردیم که منصور باید برای ادامه درمانش در دسترس باشد و حداقل ماهی یک نوبت چشم او معاینه شود. ایشان هم در باره پیگیری وضعیت درمانی آقای اسانلو به ما قول مساعدت داد و از ما خواست تا طی نامه‌ای این شرایط را بنویسیم. با توجه به آئین نامه سازمان زندان‌ها وقتی یک زندانی بیمار باشد و به معالجات پزشکی نیاز داشته باشد. باید به او مرخصی استعلاجی تعلق گیرد. آیا شما تقاضای مرخصی درمانی را به قاضی ارائه کردید؟

- بلی! ما تا کنون بارها و بارها تقاضای مرخصی استعلاجی کرده‌ایم. همانطور که می‌دانید قبلاً هم پزشکی قانونی تایید کرده بود که او باید یک ماه و نیم بیرون از زندان به درمانش ادامه دهد که موافقت نشده بود. آخرین بار که تقاضای مرخصی داشتیم به ما اعلام شد که به هیچ وجه ممکن نیست ولی از نظر درمانی مساعدت خواهیم کرد. ما پرسیدیم چرا به او مرخصی استعلاجی تعلق نمی‌گیرد؟ و آنها گفتند که بر اساس عرف در داخل زندان مسئولین تشخیص می‌دهند که چه کسی به مرخصی استعلاجی برود یا نرود!!

به نظر می‌رسد شما و فرزندانان در پیگیری کارهای آقای اسانلو تنها مانده‌اید و باید علاوه بر تحمل مشکلات زندگی برخی از فشارهای مضاعف را هم تحمل کنید. آیا وکلای اسانلو و همفکرانش در سندیکا به شما کمک می‌کنند؟

- من به همراه مادرو خواهر منصور مرتباً به دفتر وکلای سر می‌زنیم و پرونده را پیگیری می‌کنیم. اما واقعیت این است که آنان به جز پرونده منصور کارهای دیگری هم دارند. از سوی دیگر عملاً در این پرونده‌ها وکلای را دخالت نمی‌دهند. یعنی وقتی به دادسرا مراجعه می‌کنند با سردی و بی‌تفاوتی مواجه می‌شوند. ولی آنان تا حد امکان تلاش می‌کنند که از ایشان ممنون هستیم.

همکاران و همفکران چه طور؟

- اوایل کارگران سندیکا به ما سر می‌زدند و حال منصور را جویا می‌شدند اما الان مدت یک سال و نیم است که منصور به صورت مداوم در زندان است و کارگران سندیکا و همکاران همسرم هم گرفتار هستند. بچه‌های سندیکا گرفتاری‌های اقتصادی دارند و به دنبال یک لقمه نان می‌دوند. واقعا توقعی از آنان نداریم اما ای کاش بیشتر تلاش می‌کردند تا حداقل وضعیت ناگوار رئیس سندیکا به گوش مسئولین قضایی می‌رسید. اسانلو نماینده کارگران است و برای یک کار جمعی فعالیت کرده‌است.

شمایک شهروند ایرانی هستی‌دولی گویا مشکلات روزمره و گرفتاری‌های مربوط به همسران سختی‌ها و محدودیت‌های زیادی را بر شما تحمیل کرده‌است. کمی هم از فشارکار و سختی‌ها بگویید؟

- خودتان بهتر می‌دانید که الان وضعیت طوری است که دو یا سه نفر از اعضای خانواده برای تامین هزینه‌های روزانه کار می‌کنند. ولی من به تنهایی باید بار هزینه‌های زندگی را بر دوش بکشم. همچنین از نظر عاطفی و روحی هم تنها هستم و در این مدت یک سال و نیم که شوهرم در زندان است، مجبورم دو شیفت کار کنم و عملاً باید فرصتی را هم که برای پیگیری پرونده همسرم از محل کار مرخصی می‌گیرم جبران شود. الان پسر بزرگ من نامزد دارد و باید او را سر و سامان بدهیم اما من به تنهایی از پس این کار بر نمی‌آیم. پسر دوم من هم در دانشگاه قبول شده است و مشکل تامین هزینه تحصیل او هم اضافه شده است. البته پسرانم بچه‌های بسیار خوبی هستند ولی در این موقعیت یک زن تنها بدون داشتن همسر و حضور وی چه کاری می‌تواند انجام دهد؟

خانم پروانه اسانلو! می‌خواهم کمی بی‌پرده سؤال کنم. آیا از همسران گلایه مند نیستید؟ آیا از او به خاطر این مشکلات شکایتی ندارید؟

- من تنها این را می‌دانم که او به خواست خودش به زندان نرفته‌است و برای دفاع از حقوق خود و همکارانش فعالیت می‌کرده‌است. دفاع از حقوق کارگران زحمت کش جرم نیست. اکنون خود مسئولین هم سفارش می‌کنند که شهروندان از حقوق شهروندی خودشان دفاع کنند. همسرم هیچ کاری بر ضد نظام یا انقلاب و یا امنیت ملی انجام نداده‌است و همه

حرکات او کاملاً قانونی است. او بیش از دیگران می‌کوشید تا در چارچوب قوانین فعالیت کند.

شما نسبت به انتقال آقای اسانلو به زندان رجایی شهر معترض هستید و تاکید دارید که ایشان باید در بیمارستان و تحت مراقبت باشند. مگر شرایط ایشان در آن زندان چگونه است؟

- اسانلو به هیچ وجه نباید در آنجا نگهداری شود. اول اینکه جای او در بین زندانیان عادی نیست. ایشان باید در یک زندان و در میان هم رده‌های خودش این دوران را بگذرانند. در تمام این مدت که منصور آنجاست ما دائماً نگران هستیم و زندگی مان از حالت طبیعی خارج شده است. مثلاً وقتی او می‌خواهد با ما تماس بگیرد باید در صف طولانی تلفن بایستد و در مدت کوتاه دو دقیقه‌ای تماس منصور با خانه فرصت مشورت و یا همفکری با او درباره مشکلات زندگی و مسائل بچه‌ها به دست نمی‌آید. از طرف دیگر محیط آن زندان بسیار نامناسب است. بر اساس اظهارات همسرمان زندانیان عادی در آنجا بروی همدیگر چاقو می‌کشند و نزاع‌های خطرناکی رخ می‌دهد. شرایط محیطی هم برای سلامتی همسرمان خطرناک است. آنجا اغلب افراد سیگار می‌کشند و تهویه مناسب هم وجود ندارد، بلکه هوا داخل اتاق‌ها از طریق پنجره‌های زیر سقف‌ها جا به جا می‌شود. همچنین از ساعت ۲ بعد از ظهر به این طرف هم کسی نمی‌تواند از هواخوری استفاده کند. دود سیگار برای قلب، ریه و چشم منصور مضر است.

چرا شما اعتراض نمی‌کنید؟

- من سعی کرده‌ام تا از طریق معاونت امنیت، صدای اعتراضم را به گوش مقام‌های مسئول برسانم. من به دفتر حمایت از حقوق شهروندی هم رفتم و برای دفتر ریاست قوه قضاییه هم نامه نوشتم و این وضعیت را شرح دادم و در اینجا هم بار دیگر از آقای هاشمی شاهرودی تقاضا می‌کنم که به داد خانواده ما برسد. نمی‌دانم ایشان اکنون در جریان اخبار وضعیت نگران‌کننده اسانلو هستند یا خیر؟! من بارها به ایشان نامه نوشتم اما تا کنون هیچ جوابی دریافت نکردم. تقاضای من به عنوان یک شهروند ایرانی و یک هموطن در این مملکت این است که به نامه‌های من توجه کنند. ما هم در این کشور حق و حقوقی داریم و از کره مریخ به اینجا نیامده‌ایم. اگر از وضعیت همسر و خانه و کاشانه من مطلع هستند چرا کوتاهی کرده و رفتارهای غیر قانونی را پیگیری نمی‌کنند؟! اگر هم در جریان نیستند من بار دیگر از همین جا از ایشان استمداد می‌طلبم.

گفتگو از: مهسا امرآبادی

شهرگان